

بررسی و نقد ترجمه کتاب «روش‌های میدانی در باستان‌شناسی»

کوروش روستایی*

چکیده

در این مقاله یکی از کتاب‌های ترجمه در حوزه باستان‌شناسی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این نوشته به ماهیت و اهمیت کتاب اصلی نمی‌پردازد، که در نوع خود کتاب معتبری بوده است، بلکه هدف از آن، بیان کاستی‌ها و ابهاماتی است که در نسخه ترجمه شده دیده می‌شود. مشکلات و کاستی‌های ترجمه کتاب مورد بحث در چندین مقوله مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است، از جمله ترجمه غیر دقیق، ترجمه نامفهوم یا اشتباه، خوانش دشوار و ناهم‌خوانی در ترجمه. ایراد اصلی کتاب، ترجمه واژه‌ها یا تحت‌اللفظی است که موارد متعددی به‌عنوان شاهد، همراه با ترجمه پیشنهادی این قلم، آورده شده است. نداشتن درک و دریافت درست از موضوع و مباحث کتاب، از دیگر ایرادات جدی کتاب مورد بحث است. این مورد نیز با مثال‌های متعدد، نشان داده و بحث شده است. از دیگر ایرادات کتاب، کاریست برابرنهاده‌های اشتباه، ناآشنا یا گاه به‌کلی اشتباه است که باعث شده سودمندی و اثرگذاری کتاب برای خواننده‌ی فارسی‌زبان به کمینه‌مقدار برسد. ترجمه، چاپ و انتشار کتابی از این دست، با چنین کیفیت نازلی، از سوی انتشارات «سمت» قابل تأمل است.

کلیدواژه‌ها: ترجمه، باستان‌شناسی، واژه، اصطلاح.

۱. مقدمه

نگاهی گذرا به انتشارات حوزه باستان‌شناسی طی سه دهه‌ی اخیر در ایران، چه ترجمه چه تألیف، به‌روشنی گواه رشد چشم‌گیر کمی آن است. البته این امر با توجه به شمار

* استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، k.roustaei@richt.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱

فزاینده‌ی دانش‌جویان و دانش‌آموختگان این رشته، عجیب نمی‌نماید. این شمار فزاینده، خود، البته، ناشی از تأسیس مقاطع تحصیلی مختلف، به‌ویژه تحصیلات عالی، در دانشگاه‌هاست که اغلب بدون در نظر گرفتن زیرساخت‌های علمی لازم صورت گرفته است. نیاز خیل عظیم دانشجویان باستان‌شناسی به منابع درسی به‌زبان فارسی طبیعتاً باعث رونق ترجمه‌ی کتاب‌های مربوط به این رشته شده است. از آنجا که، بدون اغراق، بیش از نود درصد آثار تألیفی باستان‌شناسان ایرانی مربوط به پژوهش‌های میدانی در ناحیه یا محوطه‌ای خاص است، نمی‌تواند خلاء منابع درباره‌ی مبانی و اصول بنیادی دانش باستان‌شناسی را در فضای دانشگاهی کشور پر کند. در چنین بستری است که می‌بینیم شمار نه‌چندان کمی از ترجمه‌های حوزه‌ی باستان‌شناسی معطوف به مبانی و کلیات شده، که البته نفس این کار، سودمند و ضروری است.

از یک دیدگاه، ورود به حوزه‌ی ترجمه‌ی متون تخصصی باستان‌شناسی کار پُرمخاطره‌ای است. یکی از دلایلی که باعث دشواری ترجمه‌ی چنین متونی می‌شود کمبود نسبی برابر نهاده‌های مناسب و شناخته‌شده برای اصطلاحات تخصصی باستان‌شناسی است. این کمبود، خود، اساساً به کم‌تحركی جامعه‌ی باستان‌شناسی ایرانی از منظر تولید متون تخصصی باکیفیت بازمی‌گردد. غیر از این کم‌تحركی، آشفتگی در اصطلاحاتی که به هر حال در نوشته‌های گوناگون دیده می‌شود نیز به پیچیدگی موجود افزوده است. با وجود این، طی دو دهه‌ی گذشته تلاش‌هایی برای پی‌ریزی واژگان تخصصی باستان‌شناسی از سوی معدود افرادی انجام شده، که به گمان نگارنده سودمندترین آنها *واژه‌نامه‌ی باستان‌شناسی* تألیف صادق ملک‌شهمیرزادی است (۱۳۷۶).

۲. کتاب مورد بحث

کتابی که در این نوشته به آن می‌پردازیم، *روش‌های میدانی در باستان‌شناسی* تألیف تامس هستر، هری شیفر و کنت فدر است (Hester et al. 1997). این کتاب ویراست هفتم کتابی است که نخستین بار رابرت هایزر، باستان‌شناس سرشناس آمریکایی، در سال ۱۹۴۹ چاپ کرد. این کتاب برای چند دهه یکی از منابع اصلی روش‌های میدانی پژوهش‌های باستان‌شناسی به‌ویژه در آمریکای شمالی بود. آخرین ویراست این کتاب، همین ویراست هفتم است که به سال ۱۹۹۷ میلادی چاپ شد و ترجمه‌ی فارسی آن در سال ۱۳۹۲ از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) به چاپ رسید. این

کتاب مجموعه مقالاتی است متشکل از چهارده فصل و دو پیوست که بیشتر فصول آن توسط ویراستاران گردآوری شده و برخی فصول نیز توسط پژوهشگران دیگر. این کتاب نیز مانند نمونه‌های مشابه دارای مباحث بنیادی در روش‌های میدانی باستان‌شناسی است، از بررسی و کاوش گرفته تا حفاظت و مرمت اشیاء و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، مانند دیرین‌جانورشناسی (zooarchaeology) و دیرین‌گیاه‌شناسی (archaeobotany).

کتاب مورد بحث توسط کمال‌الدین نیکنامی و حسین صبری ترجمه شده است. آقای دکتر نیکنامی دانش‌آموخته‌ی دکتری از دانشگاه شفیلد انگلیس، عضو هیئت علمی (با مرتبه‌ی علمی «استاد تمام») و مدیر فعلی گروه باستان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران و آقای دکتر حسین صبری دانش‌آموخته‌ی دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه مازندران است. هر دو مترجم دارای پیشینه‌ای در ترجمه‌ی متون باستان‌شناسی هستند (برای نمونه، نیکنامی و صبری ۱۳۹۲؛ نیکنامی و ساعدموچشی ۱۳۹۳). ویراستاری کتاب توسط خانم عادلہ مشایخی انجام شده است.

۳. ارزیابی ترجمه

شاید بتوان رویکرد مترجمان به ترجمه را به دو دیدگاه کلی تقسیم کرد: یک دسته، آنان که خود را موظف به وفاداری به متن اصلی می‌دانند و دیگر آنان که انتقال کلیت مفهوم مورد نظر نویسنده را به زبان مقصد کافی می‌دانند (نک. خزاعی فر ۱۳۹۴). کتاب مورد بحث را می‌توان به‌طور کلی در گروه دوم جای داد، اما نه به‌سادگی. مترجمان در برگردان جمله‌های کتاب به‌طرز غریبی خود را آزاد از مفاهیم و اصطلاحات به‌کاررفته در متن اصلی دیده‌اند؛ موارد این‌چنینی در سراسر کتاب به‌فراوانی دیده می‌شود. تأکید می‌کنیم که مواردی که در ادامه برای نمونه آورده شده‌اند حاصل بررسی و مقابله‌ی کمتر از یک‌چهارم مطالب کتاب است. هر یک از مثال‌های زیر نمونه‌های مشابه فراوان دیگری دارند. برای بررسی و نقد این ترجمه یکی از متداول‌ترین شیوه‌ها را برگزیده‌ایم، یعنی بررسی واژه‌ها، اصطلاحات، عبارت‌ها و جملاتی از ترجمه‌ی کتاب همراه با متن اصلی و نیز ارائه‌ی صورتِ - به‌باور نگارنده - درست یا بهینه‌ی آنها.

یکی از ایرادات مهم این کتاب برگردان غیر دقیق و گاه مبهم و اشتباه اصطلاحات باستان‌شناسی است. هرچند هنوز برای شماری از واژگان تخصصی باستان‌شناسی به زبان انگلیسی معادل فارسی بهینه و مربوطی پیشنهاد نشده، بسیاری دیگر دارای معادل‌های

شناخته‌شده‌ای هستند که در بسیاری از متون فارسی به‌فراوانی استفاده می‌شوند و نزد جامعه‌ی باستان‌شناسان ایرانی شناخته‌شده‌اند. باید توجه داشت که گاه ترجمه‌ی نادرست یک واژه می‌تواند کل مفهوم جمله را ناگویا کند؛ بنابراین، نمی‌توان چنین توجیه کرد که صرف ترجمه‌ی نادرست یک واژه، ایرادی جدی به‌شمار نمی‌آید. همچنین، باید توجه داشت که وقتی واژه‌ی ساده و متداولی به‌اشتباه ترجمه می‌شود (برای نمونه، واژه‌ی line-level؛ به ادامه بنگرید) می‌توان این ایراد را به کلیت متن کتاب تعمیم داد، چرا که وقتی معنی واژه‌ی ساده‌ای درست دریافت نشده به‌طریق اولی واژگان، اصطلاحات، عبارات‌ها و جملات پیچیده‌تر در بسیاری موارد دچار چنین ایرادی هستند. در ادامه نمونه‌هایی از این موارد به‌کوتاهی بحث می‌شود:

۱.۳ ترجمه غیر دقیق

موارد بسیار زیادی در کتاب وجود دارد که واژه، عبارت یا جمله‌ای به‌طور سرسری و غیر دقیق ترجمه شده است. این «غیردقیق‌بودن» تا اندازه‌ای است که برخی جاها به «اشتباه‌بودن» نزدیک می‌شود. چند نمونه را اینجا مرور می‌کنیم:

نمونه‌ی ۱. برای واژه‌ی balk (83) مترجمان «دیوار حائل»^۱ (۱۸۱) گذاشته‌اند درحالی‌که معادل شناخته‌شده‌ی آن در نوشته‌های فارسی باستان‌شناسی «بازوی کاوش» یا «بازوی ترانشه» است. خواننده‌ی این کتاب با دیدن «دیوار حائل» در بستر و زمینه‌ای که در حال توصیف ترانشه‌ها یا گمانه‌های کاوش است نمی‌داند که با چه چیزی مواجه شده و این «دیوار حائل» جلوی چه چیزی را گرفته است.^۲

نمونه‌ی ۲. برای واژه‌ی stratification (236) معادل «چیدمان لایه» آورده شده (۴۶۴)، درحالی‌که معادل درست و مصطلح آن در نوشته‌های فارسی «لایه‌بندی» است؛ درست همان‌گونه که برای واژه‌ی stratigraphy به‌درستی از معادل «لایه‌نگاری» استفاده می‌شود.

نمونه‌ی ۳. موردی دیگر از این دست، ترکیب (99) burned rocks است که «سنگ سوخته» (ص ۲۰۸) ترجمه شده؛ حال آنکه به‌طور معمول در نوشته‌های باستان‌شناسی به‌زبان فارسی برای آن از تعبیر «سنگ‌های حرارت‌دیده» استفاده می‌شود.

نمونه‌ی ۴. دو واژه‌ی visibility (46) و obtrusiveness (47) در کتاب به‌ترتیب «میدان دید» (ص ۱۰۸) و «خودنمایی/انگشت‌نمابودن» (ص ۱۰۹) ترجمه شده است. این واژه‌ها بیشتر در مبحث بررسی‌های باستان‌شناختی کاربرد دارد، جایی که در برخی چشم‌اندازها

باستان‌شناس با مسئله‌ی قابلیت دیده‌شدن یافته‌های سطحی روی محوطه‌ها یا مشهودبودن خود محوطه‌ها در چشم‌انداز روبروست. «میدان دید» اگر اشتباه نباشد، بی‌شک گویا و روشن نیست. معادل درست و دقیق واژه‌ی visibility در حوزه‌ی باستان‌شناسی، «دیده‌شدن» یا «قابلیت دیده‌شدن» است. برای نمونه، وقتی می‌گوییم «بر سطح محوطه‌ی الف visibility یافته‌های سطحی پایین است» یعنی یافته‌های سطحی به‌سادگی بر سطح محوطه دیده نمی‌شود (که ممکن است به‌خاطر پوشش گیاهی انبوه سطح محوطه باشد). معادل به‌کاررفته برای واژه‌ی دوم، یعنی obtrusiveness، غریب‌تر است؛ این واژه که معادل پیشنهادی ما برای آن «مشهودبودن» است، اساساً در مبحث بررسی باستان‌شناسی کاربرد دارد، جایی که مشخص‌بودن محوطه‌های باستانی یکی از فاکتورهای مهم در میزان دستیابی به اهداف بررسی به‌شمار می‌رود.

نمونه‌ی ۵. در کاوش‌های باستان‌شناسی، به‌ویژه در محوطه‌های مربوط به دوره‌ی پارینه‌سنگی، یکی از پدیده‌های متداول، «سطوح زیستی» یا «سطوح استقراری» است؛ و این واژه‌ای است که در متون فارسی به‌فراوانی استفاده می‌شود و به همین خاطر خواننده‌ی ایرانی کاملاً با آن آشناست. در کتاب، این عبارت، «بستر زندگی» (۱۸۱) معادل living surface (83) ترجمه شده که عبارتی کم‌دیده‌شده است، هرچند خواننده با توجه به زمینه‌ی بحث شاید بتواند منظور از آن را دریابد.

نمونه‌ی ۶. نمونه‌ی دیگر عبارت «از خاک درآوردن تدفینها» است (۲۶۴) که در کتاب، معادل (514) exposing the burials گذاشته شده؛ حال آنکه «آشکارسازی تدفین‌ها» معادل دقیق آن است. مسئله این است که در کاوش‌های باستان‌شناسی بسیاری از یافته‌ها با کندوکاو ظریف ابتدا از بستر خاک (نهشته‌ی باستانی) به‌مرور «آشکارسازی» می‌شود و پس از مستندسازی‌های لازم از خاک به‌در آورده می‌شود. آنچه عبارت متن اصلی به آن اشاره دارد چگونگی کاوش تدفین‌های انسانی است که چه مقتضیاتی را باید حین کاوش در نظر داشت.

نمونه‌ی ۷. اصطلاح dendrochronology اصطلاحی تخصصی در مبحث گاه‌نگاری‌ها یا تاریخ‌گذاری‌هاست. این واژه در کتاب به «درخت گاه‌نگاری» ترجمه شده.^۳ این معادل شاید خیلی «بی‌ربط» نباشد ولی دقیق نیست و البته به چشم و گوش خواننده‌ی متون فارسی باستان‌شناسی نیز آشنا نیست. معادل شناخته‌شده‌تر آن «تاریخ‌گذاری با استفاده از حلقه‌های رشد درخت»، «تاریخ‌گذاری به‌کمک حلقه‌های آوند» (دارک ۱۳۷۹، ۲۴۸) یا «سن‌یابی از طریق حلقه‌های آوندی» (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۶، ۱۰۶) است.

به‌طورکلی، موارد «بی‌دقتی» در کتاب مورد بحث به‌هیچ‌وجه کم نیست (به جدول ۱ بنگرید). این بی‌دقتی‌ها گاه در مواردی که به‌نظر خیلی بدیهی می‌رسند نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه عبارت ساده‌ی «light brown clay» (249) که ترجمه‌ی آن می‌شود «رُس قهوه‌ای روشن» یا «نهشته‌ی رُسی به‌رنگ قهوه‌ای روشن» چنین ترجمه شده است: «رُس قهوه‌ای سبک» (۴۸۲)! در جدول ۱ نمونه‌های دیگری از واژگان یا اصطلاحاتی که ترجمه‌ی ناآشنا، نامفهوم یا اشتباه شده‌اند دیده می‌شود.

جدول ۱

واژه انگلیسی	ترجمه در کتاب	ترجمه پیشنهادی این قلم
burial practice (262)	رسم و رسومات تدفین (۵۰۹)	آداب تدفین
Old Copper artifacts (12)	ابزارهای قدیم مسی (۳۳)	دست‌ساخته‌های عصر مس قدیم
the primary site of disposal (262)	در محوطه‌های اولیهٔ امحاء (۵۱۱)	در محل اولیه‌ی دفن (واسپارش) ^۴
decayed bone (268)	استخوانهای فاسد (۵۲۲)	استخوان‌های پوسیده
radioactive decay (325)	فساد رادیواکتیو (۶۳۲)	واپاشی رادیواکتیو
recording (144)	آزمایشها (۲۸۶)	ثبت و ضبط
pattern (41)	هنجار (۹۷)	الگو
provenience (114)	منشاء (خاستگاه) (۲۳۶)	محل کشف
conchoidal fracture (134)	شکافهای رگه‌دار (۲۶۷)	شکست صدفی
definition (236)	تبیین و توضیح (۴۶۴)	تعریف
distribution of backdirt (109)	پراکندگی آوارها (۲۲۵)	انتقال خاک‌های حاصل از کاوش
metal-rimmed tags (238)	پلاکهای فلزی (۴۶۸)	برچسب‌ها/تیکت‌ها با حاشیهٔ فلزی
general systems theory (12)	نظریه‌ی سیستم‌های عمومی (۳۳)	نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها
United States Geological Survey (53)	بررسی‌های زمین‌شناختی ایالات متحده (۱۲۲)	سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده
instrument anomalies (44)	نامتعارف‌های اسباب و ادوات (۱۰۷)	ناهنجاری‌های دستگاهی
chemical anomalies (44)	ترکیب غیرمتعارف (۱۰)	ناهنجاری شیمیایی
level (129)	سطح (۲۵۸)	لایه
CRM Archaeology (108)	باستان‌شناسی نجات‌بخشی (CRM) (۲۲۵)	باستان‌شناسی مدیریت منابع فرهنگی
probabilistic sampling (40)	آزمون (۹۳)	نمونه‌برداری آماری

۲.۳ ترجمه نامفهوم یا اشتباه

موارد ترجمه‌های نامفهوم یا اشتباه در کتاب کم نیست. این موارد نه تنها شامل واژگان تخصصی و اصطلاحات است، بلکه واژه‌های معمولی را نیز شامل می‌شود. برای نمونه، ترجمه‌ی واژه‌ی (45) surveying به «دستگاه‌ها» (۱۰۷) ترجمه شده است. یا واژه‌ی same (در ص ۱۲ متن اصلی) در یک جمله به دو صورت متفاوت (و هر دو اشتباه) ترجمه شده؛ یک جا «خاص» و جای دیگر «گونگون» (ص ۳۴ ترجمه). به هر روی، در ادامه شماری از ایرادات ترجمه را با اندکی توضیح بحث می‌کنیم:

نمونه‌ی ۱. یکی از عجیب‌ترین نمونه‌ها، برگردان واژه‌ی (120, 134) trowel است که در بسیاری جاها «بیلچه» (۲۴۴، ۲۶۹) ترجمه شده؛ حال آنکه هر دانشجوی باستان‌شناسی می‌داند که معادل درست آن «کمچه» است که اصلی‌ترین ابزار کاوش‌های باستان‌شناختی به‌شمار می‌رود.

نمونه‌ی ۲. واژه‌ی (125, 239) Line-level یک جا «ریسمان نخ» (۴۶۹) و جایی دیگر (شکل ۹ - ۶، ص ۲۵۰) «خط تراز» ترجمه شده، و هر دو اشتباه! معادل درست آن «تراز نخ» است که یکی از ضروریات مجموعه‌ابزاری هر باستان‌شناس میدانی است. بدیهی است که «ریسمان نخ» اشاره به ریسمانی دارد که از جنس نخ (الیاف طبیعی یا مصنوعی) است، حال آنکه تراز نخ، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، «تراز»ی است که به‌گونه‌ای ارتباط با «نخ» دارد و هر باستان‌شناس می‌داند که آن را با آویزان کردن از نخ یا ریسمان‌های افقی بر سطوح مختلف کاوش برای اطمینان از ترازبودن ریسمان‌ها یا نخ‌های افقی به‌کار می‌برند.

نمونه‌ی ۳. نمونه‌ی عجیب دیگر واژه‌ی (238) labeling است که در کتاب، «طبقه‌بندی» (۴۶۷) ترجمه شده. اگر این چنین باشد پس labeling هم معنی classification است! معادل درست و شناخته‌شده‌ی labeling «برچسب‌نویسی» یا «شناسه‌نویسی» است. در باستان‌شناسی باید یافته‌های حاصل از پژوهش‌های میدانی دارای هویت معلوم و مشخصی باشند که مربوط به کدام محوطه (در بررسی باستان‌شناسی) یا از کدام نقطه‌ی محوطه (در کاوش) است. برای این کار، مشخصات بستر کاوش یا محوطه‌ای که یافته از آن به دست آمده را روی برگه‌ای نوشته و به آن الصاق می‌کنند.^۶

نمونه‌ی ۴. واژه‌ی (244) fill در کتاب، «خاکریز» (۴۷۶) ترجمه شده. آنچه یک فارسی‌زبان از واژه‌ی خاکریز فهم می‌کند، توده‌ای خاک است که دارای دست‌کم یک جانب

شیب‌دار است. این واژه در متون باستان‌شناسی، آنگاه که توصیف نهشته‌های باستانی و چگونگی شکل‌گیری آنها بحث می‌شود، به‌فراوانی دیده می‌شود. دم‌دست‌ترین معادل برای این واژه «پُرشدگی» است، همان‌گونه که در هر واژه‌نامه‌ی معمولی نیز دیده می‌شود. البته، به‌گمان نگارنده، برای واژه‌ی fill در حوزه‌ی باستان‌شناسی می‌توان گاه واژه‌ی «انباشت» را نیز با اندکی تساهل به‌کار برد.^۷ همین واژه‌ی fill در شکل ۷ - ۱۰ کتاب ترجمه (شکل ۷ - ۱۰، ص ۴۷۹، برابر با ص ۲۴۶ متن اصلی) در عبارت damp tan fill چنین ترجمه شده: «خاکریز مرطوب آفتاب‌خورده». دقت کنیم که شکل مورد نظر بازنمایی دیواره یا بُرش ترانشه یا گمانه است. حال، «خاکریز مرطوب آفتاب‌خورده» چگونه با دیواره‌ی یک گمانه مرتبط می‌شود، نکته‌ای است که مترجمان باید بگویند. همان‌گونه که خواننده احتمالاً پی برده، واژه‌ی tan در عبارت بالا نه به‌معنی «آفتاب‌خورده»، که مترجمان به‌کار برده‌اند، بلکه صرفاً به رنگ آن پُرشدگی/انباشت اشاره دارد که «قهوه‌ای مایل به زرد» یا خلاصه‌تر، «قهوه‌ای روشن»، است.

نمونه‌ی ۵. نمونه‌ی دیگر واژه‌ی تخصصی (311) taphonomy است که تا آنجا که نگارنده می‌داند در نوشته‌های فارسی معادل رسا و روشنی برای آن هنوز پیشنهاد نشده.^۸ این واژه در کتاب، «آسیب‌شناسی» ترجمه شده (۶۰۶). همان‌گونه که می‌دانیم آسیب‌شناسی معادل شناخته‌شده‌ی pathology است، طوری که حتا برخی از مردمان عادی نیز این را می‌دانند. شگفت اینجاست که مترجمان به‌رغم اینکه قاعداً از این موضوع آگاهی داشته‌اند، «آسیب‌شناسی» را - با «تساهلی» ناهمیدنی - برای «تافانامی» به‌کار برده‌اند.

نمونه‌ی ۶. برای واژه‌ی (107) operation در کتاب، «عملیات» (۲۲۱) آورده شده است. کاوش باستان‌شناسی معمولاً در محدوده‌هایی چهارگوش (مستطیل یا مربع) انجام می‌شود. این فضاها را به انگلیسی trench یا sounding می‌گویند که معادل متداول فارسی آنها به‌ترتیب ترانشه و گمانه است. برداشت عمومی خواننده‌ی (باستان‌شناس) فارسی‌زبان از کاربرد این دو واژه این است که «ترانشه» همواره بزرگ‌تر از «گمانه» است، که البته با توجه به تعریف این دو واژه در زبان انگلیسی، برداشت درستی است. افزون بر دو واژه‌ی trench و sounding واژه‌ای دیگر در زبان انگلیسی وجود دارد که گاه برای محدوده‌های کاوش خیلی بزرگ یا پیچیده استفاده می‌شود و آن همانا operation است. معادل درست و متداول آن در فارسی «کارگاه» یا «کارگاه کاوش» است. وقتی «عملیات» به‌غلط به‌جای «کارگاه» می‌نشیند آنگاه جمله چنین می‌شود:

«در محوطه‌ی کُلها در محوطه‌ی بلیز، یک سامانه‌ی «عملیاتها» که در آن (یک تپه یا ساختارهای عمده‌ی دیگر دارای شماره‌ی عملیاتی متوالی بود) و «عملیاتهای فرعی» (ترانشه‌ها و دیگر واحدهای کاوش که دارای شمارگان متوالی بودند) با موفقیت زیادی به کار رفتند. (۲۲۱)

At the site of Cilha, Belize, a system of "operations" (a mound or other major structure has a sequential operation number) and "suboperations" (trenches and other excavation units numbered sequentially) was utilized with great success. (107)

ترجمه‌ی پیشنهادی: در محوطه‌ی کُلها در کشور بلیز، نظامی متشکل از «کارگاه‌ها» (تپه یا دیگر سازه‌های عمده دارای شماره‌کارگاه متوالی است) و «کارگاه‌های فرعی» (ترانشه‌ها و دیگر واحدهای کاوش به‌طور پیاپی شماره‌گذاری شدند) به‌طور موفقیت‌آمیزی به کار رفت. همان‌گونه که می‌بینیم، ایراد جمله‌ی بالا تنها به کار بست نادرست «عملیات‌ها» به جای operations محدود نمی‌شود. نه تنها «بلیز» را محوطه دانسته - حال آنکه کشوری است در آمریکای مرکزی - بلکه مشخص نیست «در آن» پیش از پرائتر نخست چه کارکردی دارد و به چه اشاره می‌کند؟ کل این جمله بدین ترتیب نامفهوم شده است. نکته‌ی جالب دیگر اینکه درست پس از جمله‌ی بالا، واژه‌ی (107) "subops" «اعمال فرعی» ترجمه شده! درحالی که subops به‌سادگی مخفف همان suboperations است.

۳.۳ خوانش دشوار

گذشته از معادل‌های غیر دقیق و اشتباه که به برخی از آنها در بالا اشاره شد، خوانش این کتاب به دلایل متعدد دشوار است. یکی از دلایل این دشواری در خوانش مربوط به جمله‌بندی‌های آن است. در بسیاری از موارد، ترجمه مطابق جمله‌ی انگلیسی (تحت‌اللفظی) پیش رفته است، حال آنکه می‌دانیم موارد نه‌چندان کمی هست که باید در ترتیب عبارت‌های متن اصلی تغییر دهیم تا با ساختار متداول و شناخته‌شده‌ی متن فارسی سازگار شود؛ مثال ساده و شناخته‌شده‌ی این مورد، تفاوت ترتیب صفت و موصوف در زبان انگلیسی و فارسی است، که عکس هم‌آند. از دیگر دلایل این خوانش دشوار متن، اضافه‌کردن یا کم‌کردن واژه‌هایی به متن اصلی است، درحالی که نه تنها کمکی به روان‌شدن متن نکرده بلکه برعکس آن را گنگ‌تر نموده است. به‌گمان نگارنده‌ی این سطور، مترجمان

– اگر نگوییم در بسیاری موارد – در برخی جاها درک روشنی از متن پیش روی نداشته‌اند؛ در نتیجه، حاصل کار در خیلی جاها متنی آشفته و غیر قابل فهم شده است. به این موارد، باید دو عاملی که بیشتر اشاره کردیم، یعنی ترجمه‌ی غیردقیق و اشتباه، را نیز افزود. در ادامه، جمله‌هایی از ترجمه‌ی کتاب همراه متن اصلی و ترجمه‌ی پیشنهادی نگارنده‌ی این سطور آورده می‌شود تا مبنایی برای سنجش «خوانش دشوار» متن باشد. در مواردی، اشاراتی کوتاه به ایرادات ترجمه خواهیم داشت.

Although it is frowned upon in some quarters as modifying what one is seeking to record, outlining the strata by lightly cutting lines in the face of the wall with a trowel makes the strata much more distinct and the boundaries between them more visible. (241)

گرچه در بعضی بخشها موردی را که در پی ثبت آن هستند با انجام تعدیلاتی از اهمیت آنها می‌کاهند، اما بارز ساختن لایه‌ای که خطوط برش واضحی به وسیله کمچه در سطح دیوار انجام شده لایه‌ها را به مراتب متمایزتر و مرزهای بین آنها را روشن‌تر می‌سازد. (۴۷۲)

ترجمه‌ی پیشنهادی: مشخص کردن حدود لایه‌ها با خراش‌های کم‌عمق با استفاده از لبه‌ی کمچه در نمای دیواره، لایه‌ها را مشخص‌تر و مرز بین آنها را آشکارتر می‌کند، هرچند عده‌ای به‌خاطر اینکه آن را دستکاری مدارک کاوش می‌دانند، نمی‌پسندند.

Because the remains of the diseased are usually disposed of following a rich and complex set of behavioral patterns, their study provides essential data on cultural behavior. (260)

از آنجا که معمولاً بقایای متوفی بعد از وی در معرض مجموعه‌ای از الگوهای پیچیده و غنی رفتاری قرار دارد، تحقیق در مورد آنها، داده‌هایی ضروری را درباره‌ی رفتار فرهنگی تأمین می‌کند. (۵۰۶)

ترجمه‌ی پیشنهادی: چون بقایای جسد معمولاً پس از مجموعه‌ی مفصل و پیچیده‌ای از الگوهای رفتاری دفن می‌شود، بررسی تدفین‌ها داده‌هایی مهم از رفتارهای فرهنگی به‌دست می‌دهد.

At one time it was thought that a pile of cremated bones was of no value, under the incorrect assumption that little could be learned from bone fragments. (268)

زمانی تصور می‌کردند که استخوانهای سوزانده شده دارای هیچ‌گونه ارزشی نیستند، به دلیل این فرض اشتباه تنها اطلاعات کمی از قطعات استخوانی دانسته می‌شد. (۵۲۱)

ترجمه‌ی پیشنهادی: زمانی، برپایه‌ی این پندار نادرست که اطلاعات کمی از تکه‌استخوان‌ها به دست می‌آید، تصور می‌شد که یک توده استخوان سوخته ارزشی ندارد. همان‌گونه که می‌بینیم، جمله‌ی بالا به دلیل اشتباه در ترجمه دچار ایراد مفهومی شده است. مترجمان «فرض اشتباه» را «استخوانهای سوزانده شده دارای هیچ‌گونه ارزشی نیستند» دانسته‌اند که نتیجه‌ی آن شده «اطلاعات کمی از قطعات استخوانی دانسته می‌شد». درحالی‌که پندار نادرست (یا همان «فرض اشتباه» مترجمان) این بوده که «اطلاعات کمی از تکه‌استخوان‌ها به دست می‌آید» بنابراین «تصور می‌شد که یک توده استخوان سوخته ارزشی ندارد».

As recently as 20 years ago, few archaeologists routinely collected pollen samples, but today it is common for most sites to be sampled for these types of materials. (284)

در بیست سال پیش، تعدادی از باستان‌شناسان با برنامه قبلی به جمع‌آوری نمونه گرده‌های گیاهی پرداخته‌اند، اما امروزه در بیشتر محوطه‌ها نمونه‌های گیاهی آنها جمع‌آوری می‌شود. (۵۵۱)

ترجمه‌ی پیشنهادی: تا همین بیست سال پیش معدود باستان‌شناسانی بودند که به‌طور مرتب نمونه‌ی گرده‌ی گیاهان گردآوری کنند، اما امروزه به‌طور معمول در بیشتر محوطه‌ها این نوع مواد نمونه‌برداری می‌شوند. ایراد جمله‌ی بالا از این قرار است: نخست، ترجمه‌ی عبارت نخست متن اصلی «در بیست سال پیش» نمی‌شود؛ آنچه در ترجمه‌ی این عبارت لحاظ نشده واژه‌ی «as recently as» است. دوم، واژه‌ی «routinely» «با برنامه قبلی» ترجمه شده که دقیق نیست. سوم، ضمیر «آنها» در پایان جمله، زائد است.

The "slow set" variety of this material mixed with water usually works well. (148)

تنوعی از «سفت شدن آهسته» این ماده مخلوط با آب معمولاً به خوبی کارساز است. (۲۹۳)

ترجمه‌ی پیشنهادی: ترکیب آب و نوعی از «گرده‌گچ» [گچ پارسی] که به‌آهستگی سفت می‌شود معمولاً نتیجه‌ی خوبی دارد.^۹

This increases the correlation between culturally derived pollen assemblages (floor) and the naturally deposited assemblages (fill) immediately after human abandonment. (287)

این مورد پیوند متقابل بین نمونه‌های فرهنگی گرده‌ها (کف) و مجموعه نهشته‌های طبیعی (خاکهای انباشت) را نشان می‌دهد که بلافاصله پس از ترک محوطه به وسیله انسانها ایجاد می‌شود. (۵۵۸)

ترجمه‌ی پیشنهادی: این امر [پی‌بردن به] رابطه‌ی بین مجموعه‌گرده‌هایی با خاستگاه فرهنگی (روی کف) و مجموعه‌هایی که بلافاصله پس از متروک شدن محوطه به‌طور طبیعی نهشته شده‌اند (انباشت‌ها) را افزایش می‌دهد. در جمله‌ی بالا فعل increase «نشان می‌دهد» ترجمه شده که آشکارا نادرست است. همچنین، باید در نظر داشت که عبارتِ culturally derived توصیف‌کننده‌ی pollen assemblage است، یعنی همانی که در ترجمه‌ی پیشنهادی ما دیده می‌شود: «مجموعه‌گرده‌هایی با خاستگاه طبیعی».

To fully understand the range of human behaviors that occurred at a site, the adaptations that humans made to given regions should be ascertained. (300)

برای درک کامل گستره رفتارهای انسانی که در یک محوطه اتفاق افتاده است، انطباقهایی که انسانها با نواحی معین اتخاذ می‌کردند باید قطعیت حاصل کرد. (۵۸۶)

ترجمه‌ی پیشنهادی: برای درک کامل انواع رفتارهای انسانی در یک محوطه می‌بایست از انطباق‌های انسان با آن منطقه‌ی خاص اطمینان حاصل کرد. همان‌گونه که دیده می‌شود، در ترجمه‌ی جمله‌ی بالا، نیمه‌ی دوم عبارت گویا نیست.

The field associated with processes of animal degradation and methods for differentiating human forms of postmortem alteration from nonhuman forms is called taphonomy. (311)

رشته تحقیقاتی مربوط به فرایندهای تحلیل جانوران و روشهای تفکیک اشکال انسانی تغییرات پس از مرگ از اشکال غیرانسانی، آسیب‌شناسی نامیده می‌شود. (۶۰۶)

ترجمه‌ی پیشنهادی: حوزه‌ی پژوهشی مرتبط با روند فساد و تجزیه‌ی [لاشه‌ی] حیوان و روش‌های تفکیکِ دگرگونی‌های وارده از نظر مشخص کردن منشأ انسانی یا غیرانسانی آنها را تافانامی می‌گویند.

Surprisingly, of all the subsistence topics that can be addressed, this basic question is typically the one that zooarchaeologists have the most difficulty answering. (314)

شگفت‌انگیز اینکه از تمامی عناوین معیشتی که می‌توان مورد توجه قرار داد، این پرسش اصلی همان است که باستان‌جانورشناسان به سختی در حال پاسخ به آن هستند. (۶۱۱)

ترجمه‌ی پیشنهادی: شگفت‌انگیز اینکه از تمام موضوعات معیشتی که می‌توان به آنها پرداخت، این پرسش بنیادی مشخصاً همانی است که دیرین‌جانورشناسان بیشترین دشواری را در پاسخ به آن دارند.

The general public thinks that almost anything can be radiocarbon dated, when actually only things that are organic – that once lived – are possibly subject to analysis of this sort. (321)

فکری کلی که تقریباً همه چیز را می‌توان با رادیوکربن تاریخ‌گذاری کرد و این زمانی است که فقط چیزهایی که از مواد آلی هستند (و زمانی زنده بوده‌اند) احتمالاً در معرض تحقیقاتی از این نوع باشند. (۶۲۵)

ترجمه‌ی پیشنهادی: عامه‌ی مردم می‌پندارند که تقریباً هر چیزی را می‌توان به روش رادیوکربن تاریخ‌گذاری کرد، حال آنکه در واقع فقط مواد آلی – که زمانی حیات داشتند – را می‌توان در معرض آزمایش‌هایی از این‌چنینی قرار داد.

ایراد اصلی جمله‌ی بالا این است که ترکیب ساده‌ی the general public به غلط «فکری کلی» ترجمه شده. مشکل دیگر این است که واژه‌ی when در میانه‌ی جمله به معنی «این زمانی است که» نیست، بلکه همان‌طور که گفته‌ایم «حال آنکه» یا «درحالی‌که» معنی می‌دهد.

Willey and Sabloff (1974) mention a number of earlier uses of stratigraphy that failed to stimulate other workers to adopt it as part of excavation technique and archaeological interpretation. (335)

وایلی و سابلوف (۱۹۷۴) به تعدادی از استفاده‌های زودتر لایه‌نگاری اشاره می‌کنند که برای تحریک دست‌اندرکاران دیگر برای به کارگیری آن به عنوان بخشی از روش کاوش و تفسیر باستان‌شناختی شکست خورد. (۶۵۵)

ترجمه‌ی پیشنهادی: ویلی و سابلوف (۱۹۷۴) به شماری از کاربردهای قدیمی‌تر لایه‌نگاری اشاره می‌کنند که نتوانست پژوهندگان دیگر را به پذیرش آن، به عنوان بخشی از روش کاوش و تفسیر باستان‌شناختی، ترغیب کند.

Ordinary city life also has its hazards, as we all know, but they do not prepare anyone for the unfamiliar dangers an excavation offers. (110)

زندگی عادی شهری نیز مخاطرات خود را دارد، با وجود این همان‌طور که به خوبی می‌دانیم، هیچ کسی را از قبل برای مخاطرات کاوشهای پیشنهادی آماده نمی‌کند. (۲۲۷)

ترجمه‌ی پیشنهادی: همان‌گونه که می‌دانیم، زندگی شهرنشینی عادی نیز مخاطرات خود را دارد، اما دانستن آن هیچ‌کس را از خطرات ناشناخته‌ای که در کاوش‌ها ممکن است پیش بیاید مصون نمی‌دارد.

در نمونه‌ی بالا، ایراد چشم‌گیر، ترجمه‌ی اشتباه عبارت excavation offers است که «کاوشهای پیشنهادی» ترجمه شده. درحالی‌که offer اینجا صرفاً به معنی «پیشنهادکردن» نیست (که یکی از متداول‌ترین معانی فارسی آن است) بلکه «باعث شدن» یا «پیش نهادن» است.

It is very convenient to use label numbers that are also the lot numbers assigned to materials from those layers. (238)

برای شماره‌گذاری طبقه‌بندی استفاده از شمارگان منسوب به مواد حاصل از آنها بسیار ساده است. (۴۶۹)

ترجمه‌ی پیشنهادی: مناسب‌تر آن است که شماره‌ی شناسه‌ها همان شماره‌ی بسترهای کاوش باشد که مواد از آنها به دست آمده است.

همان‌گونه که می‌بینیم، در نمونه‌ی بالا، ترجمه‌ی نادرست labeling به «طبقه‌بندی» باعث شده جمله تقریباً نامفهوم باشد. ضمن اینکه عبارت the lot numbers اصلاً در ترجمه لحاظ نشده است.

Serious enough about archaeology to join a group and participate in its activities, most members of amateur archaeological societies are more than willing to share their information with professional archaeologists. (51)

برای باستان‌شناسی این یک رویکرد جدی است که در انجام فعالیت‌ها به یکی از گروه‌های مذکور بپیوندد. بسیاری از باستان‌شناسان غیر حرفه‌ای خیلی بیشتر از آنکه فقط اطلاعات خود را در اختیار باستان‌شناسان حرفه‌ای قرار دهند، طلب می‌کنند. (ص ۱۱۶)

ترجمه‌ی پیشنهادی: وقتی نزد اعضای انجمن‌های باستان‌شناسی آماتور، باستان‌شناسی آنقدر جدی است که به گروهی بپیوندند و در فعالیت‌های آن مشارکت کنند، [بدیهی است] با کمال میل اطلاعات‌شان را با باستان‌شناسان حرفه‌ای تقسیم می‌کنند. ایرادهای چندگانه‌ی جمله‌ی بالا باعث شده که تقریباً شباهتی بین متن اصلی و ترجمه‌ی نامفهوم آن دیده نشود. فقط به بخش نخست ترجمه دقت کنید که «باستان‌شناسی» چطور ممکن است به «یکی از گروه‌های مذکور بپیوندد»!

This practice is problematical, however, because collectors have been known to follow archaeologists into an area to collect the artifacts marked and left in place. (54)

این عمل ممکن است مشکل‌آفرین باشد، زیرا اعضای گروه فهمیده‌اند که باید باستان‌شناسان را برای گزیده‌چینی اشیاء شاخص و رهاشده در محل دنبال کنند. (ص ۱۲۴)

ترجمه‌ی پیشنهادی: با وجود این، این کار ایراد دارد، زیرا می‌دانیم که مجموعه‌داران در پی باستان‌شناسان به منطقه [ی مورد بررسی] می‌روند تا دست‌ساخته‌هایی را که [توسط آنها] نشانه‌گذاری و در محل رها شده، گردآوری کنند.

Where construction is of adobe, distinguishing the walls and other structural features from debris composed of the same material can often be painfully difficult. (107)

زمانی که سازه از خشت است، تشخیص دیوارها و دیگر پدیدارهای سازه‌ای از آواری متشکل از همین مواد می‌تواند اغلب باعث اشتباههای دردناکی شود. (ص ۲۲۱)

ترجمه‌ی پیشنهادی: جایی که ساخت‌وسازها از جنس خشت باشد، اغلب تشخیص دیوارها و دیگر پدیدارهای ساختمانی از آوارهای متشکل از همان جنس می‌تواند سخت دشوار باشد.

همان‌گونه که به‌سادگی دیده می‌شود، ترکیب *painfully difficult* طرز عجیبی «اشتباهای دردناک» ترجمه شده؛ حال آنکه در اینجا *painfully* همان‌گونه که از *ly* آن برمی‌آید از نظر واژگانی «قید» است که می‌بایست قاعداً فعلی را توصیف کند.

Excavation by natural stratigraphic level involves peeling off the visible strata in a site deposit. (90)

کاوش در این روش با پوست کردن لایه‌های آشکار در نهشت محوطه ارتباط دارد.
(۱۹۱)

ترجمه‌ی پیشنهادی: کاوش به روش سطوح لایه‌شناختی طبیعی عبارت است از کاوش (برداشتن) لایه‌به‌لایه‌ی سطوح مشهود در نهشته‌های محوطه.

ایراد ترجمه‌ی نمونه‌ی بالا روشن است؛ فعل «پوست کردن» (*peeling off*) شاید برای خیلی چیزها استفاده شود ولی بی‌تردید در مورد نهشته‌ها یا لایه‌های باستانی توجیهی ندارد. غیر از ایراداتی که در بالا به آنها اشاره شد، ایرادات دیگری نیز بر این کتاب وارد است که به‌طور گذرا به آنها اشاره می‌کنیم: نخست اینکه، نوشته‌های داخل برخی از شکل‌ها ترجمه نشده؛ برای نمونه ص ۴۸۲، شکل ۹ - ۱۰ که متناظر با همان شکل در ص ۲۴۹ متن اصلی است. دوم، دست‌کم یک پاراگراف از متن اصلی ترجمه نشده است: صفحه‌ی ۴۷ متن اصلی، ستون سمت چپ، پاراگراف چهارم، که قاعداً می‌بایست در ص ۱۰۹ کتاب ترجمه می‌آمد. سوم، در کتاب اصلی برخی واژه‌ها یا اصطلاحات که در باستان‌شناسی دارای مفهومی تخصصی هستند به‌صورت پُررنگ (*bold*) آمده است؛ قاعداً در ترجمه‌ی فارسی می‌بایست این واژه‌ها و اصطلاحات به‌همان صورت متن اصلی، به‌شکل پُررنگ می‌آمد، که نیامده. همچنین، چون این واژگان، تخصصی هستند منطقی‌تر می‌بایست اصل انگلیسی آنها در متن یا پانویس می‌آمد، که این نیز نیامده. در جاهایی نیز واژه‌ای ترجمه نشده بلکه فارسی‌نوشت آن آمده؛ نمونه‌ی این مورد واژه‌ی «سیست» در شکل ۳۳ - ۵، ص ۲۱۸ ترجمه، برابر با ص ۱۰۶ کتاب اصلی است که فارسی‌نوشت واژه‌ی *cist* است. حال آنکه، *cist* را می‌شد «چاله‌ی گور» یا «گور صندوقی» یا «گور سنگ‌چین» یا مانند اینها ترجمه کرد.

۴.۳ ناهم‌خوانی در ترجمه

مواردی هست که مترجمان برای یک واژه در جاهای مختلف معادل‌های گوناگونی استفاده کرده‌اند. برای نمونه، واژه‌ی feature در ص ۹۹ متن اصلی در جایی «پدیدار» و در جای دیگر «ساز» ترجمه شده (هر دو در ص ۹۹). هرچند «پدیدار» معادلی نسبتاً شناخته‌شده برای feature است ولی واژه‌ی «ساز» بی‌تردید بدیع و، به‌گمان این قلم، نامناسب است. یا در ص ۲۷۰ متن اصلی واژه‌ی scale یک بار «مقیاس» و جایی دیگر «اشل» ترجمه شده (هر دو در ص ۵۲۴). نمونه‌ی دیگر واژه‌ی pithouse در ص ۱۰۴ متن اصلی است که یک جا (ص ۲۱۶) «چال‌خان» و جایی دیگر (ص ۲۱۷) «خانه‌ی چاله‌ای» ترجمه شده. شگفت‌اینکه همین واژه در ص ۹۱ کتاب ترجمه (برابر با ص ۳۸ متن اصلی) «دخمه» ترجمه شده است.

۴. نتیجه‌گیری

نخستین نکته‌ای که باید در اینجا اشاره کرد این است که نوشته‌ی حاضر صرفاً به بخش کوچکی از ایرادات وارده به ترجمه‌ی مورد بحث اشاره کرده است. نمونه‌های مشابه مواردی که در بالا به آنها اشاره شد به‌هیچ‌وجه در کتاب کم نیست. «ترجمه‌ی تحت‌اللفظی» احتمالاً اصلی‌ترین ایراد وارده به این کتاب است؛ بسیاری از جمله‌ها برگردان دقیق جمله‌های کتاب نیست. به‌کاربردن معادل‌های ناشناخته، نامفهوم و گاه به‌کلی اشتباه در برگردان واژگان تخصصی و غیرتخصصی، از دیگر ایرادات کتاب است. واقعیت این است که مترجمان، به‌گواهی نمونه‌هایی که بالاتر آوردیم، در بسیاری موارد درک روشنی از متن و مفهوم آنچه ترجمه می‌کرده‌اند نداشته‌اند. جالب اینجاست که این کتاب ظاهراً ویراستاری هم شده است. متأسفانه رد و اثر قلم ویراستار را نمی‌توان به‌درستی از متن سخت‌خوان و در جاهایی مبهم کتاب دریافت.

واقعیت این است که ترجمه‌ی کتاب‌هایی از این دست که پیوستار گسترده‌ای از حوزه‌های دانشی را دربرمی‌گیرد، کار پُرچالشی است. در این کتاب غیر از مباحث کلاسیک باستان‌شناسی، از موضوعات گوناگونی مانند نقشه‌برداری و سنجش‌ازدور، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، عکاسی و فیزیک هسته‌ای بحث می‌شود. هر یک از این حوزه‌ها، واژگان تخصصی خود را دارند که تجمیع آنها در یک کتاب، بر دشواری ترجمه‌ی آن بسی می‌افزاید. دست‌یازیدن به چنین کاری نیاز به دانش کافی از باستان‌شناسی (هم‌میدانی هم

متون) و جستجوی گسترده‌ی منابع سایر حوزه‌ها برای یافتن بهترین معادل‌ها دارد که درباره‌ی کتاب حاضر متأسفانه غایب بوده است.

چاپ و انتشار این کتاب از سوی بزرگ‌ترین ناشر کتاب‌های دانشگاهی حوزه‌ی علوم انسانی کشور تردیدهایی جدی درباره‌ی سازوکارهای دخیل در انتخاب کتب و مترجمان و نیز کنترل کیفی محصولات این نشر، که محصولات آن احتمالاً پُرخواننده‌ترین آثار مکتوب دانشگاهی است، ایجاد می‌کند. بدیهی است درباره‌ی تولیدات ناشران خصوصی شاید نتوان چندان چندوچون کرد، ولی منطقاً می‌بایست درباره‌ی تولیدات انتشارات «سمت» که قاعدتاً با بودجه‌ی ملی مدیریت می‌شود چنین پرسش‌هایی را مطرح کرد.

نکته‌ی قابل تأمل دیگر این است که مترجمان کتاب هر دو دارای مدرک دکتری در باستان‌شناسی هستند. این نکته از این نظر قابل تأمل است که خواننده با دیدن نام افرادی «شناخته‌شده» در حوزه‌ی باستان‌شناسی ایران قاعدتاً «انتظار» دارد که با متنی آراسته و خوش‌خوان روبرو باشد، حال آنکه چنین نیست. مسئله‌ی مهم این است که با چاپ چنین آثاری با چنین کیفیت پایینی - آن هم از سوی ناشر اسم‌ورسم‌داری همچون «سمت» - ممکن است در برخی این پندار ایجاد شود که ترجمه کار چندان سخت و دشواری نیست. باب‌شدن ترجمه‌هایی از این دست باعث فروکاهیدن سطح مطلوبی است که می‌بایست در جامعه‌ی دانشگاهی ایران وجود داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این نوشته، اعداد داخل پرانتز نشانگر صفحه‌ی مورد نظر در متن اصلی و ترجمه‌ی کتاب است.
۲. اگر مترجمان نگاهی به کتاب واژه‌نامه باستان‌شناسی، تألیف دکتر ملک‌شهمیرزادی، که حدود بیست سال پیش چاپ شده، می‌انداختند می‌توانستند به‌سادگی معادل درست balk را بیابند. شایان اشاره است که این واژه در انگلیسی گاه به‌صورت balk نیز نوشته می‌شود.
۳. این روش به نام Tree-ring dating نیز خوانده می‌شود.
۴. «واسپارش» برابر‌نهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای واژه‌ی disposal است.
۵. همان‌گونه که در کتاب آمده (p. 17) CRM مخفف عبارت Cultural Resource Management است.
۶. البته در مورد برخی یافته‌ها، مانند تکه‌سفال یا دست‌ساخته‌های تراشه‌سنگی، این مشخصات را با روان‌نویس یا ماژیک بر یک رویه‌ی آن می‌نویسند که در این صورت به آن «پشت‌نویسی» می‌گویند.

۷. هرچند، «انباشت» معادل دقیق واژه‌ی accumulation است.
۸. طبق تعریف، تافانامی به مجموعه‌ی فرآیندهایی - انسانی و طبیعی - گفته می‌شود که از لحظه‌ی مرگ حیوان تا زمان کشف بر بقایای استخوانی آن تأثیر گذاشته است. این واژه امروزه برای طیف وسیع‌تری از یافته‌ها استفاده می‌شود و لزوماً منحصر به بقایای حیوانی نیست.
۹. this material در جمله‌ی بالا ضمیر برای plaster of Paris است که در جمله‌ی پیش از آن آمده است.

کتاب‌نامه

- خزاعی فر، علی (۱۳۹۴). روشی نو در ترجمه، بدون تفکر، بدون زحمت، بدون خلاقیت. فصلنامه مترجم ۵۸: ۱۱ - ۱
- دارک، کن (۱۳۷۹). مبانی نظری باستان‌شناسی، ترجمه‌ی کامیار عبدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ملک‌شهمیرزادی، صادق (۱۳۷۶). واژه‌نامه باستان‌شناسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نیکنامی، کمال‌الدین و امیر ساعدموچشی (۱۳۹۳). عصر آهن اولیه در پشتکوه لرستان. تهران: سمت.
- نیکنامی، کمال‌الدین و حسین صبری (۱۳۹۲). جانورباستان‌شناسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نیکنامی، کمال‌الدین و حسین صبری (۱۳۹۲). روشهای میدانی در باستان‌شناسی. تهران: سمت.
- هستر، تامس و هری شیف و کنت فدر (۱۳۹۲). «روش‌های میدانی در باستان‌شناسی»، ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و حسین صبری، چاپ اول، تهران: سمت

Hester, Thomas R., Harry J. Shafer and Kenneth L. Feder (1997). Field Methods in Archaeology. Seventh Edition. Mountain View, California: Mayfield Publishing Company.